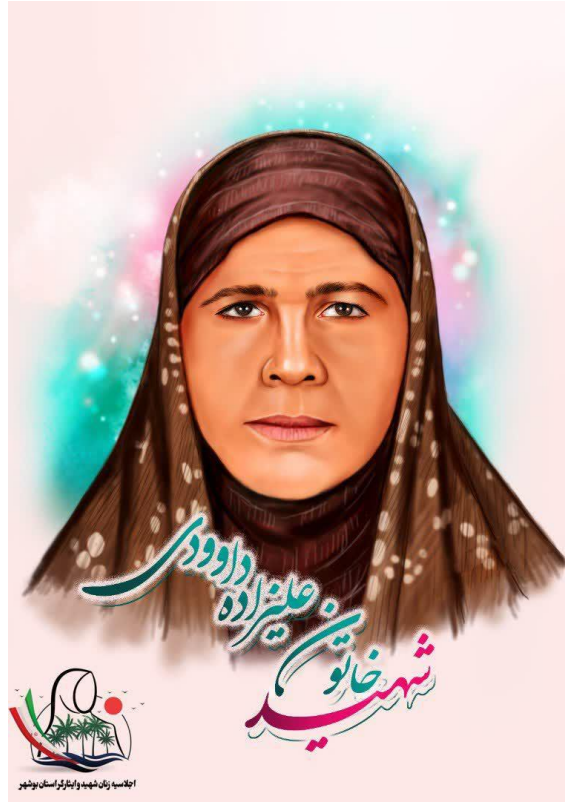


## شہیدہ خاتون علیزادہ داوودی



از تبارِ علی  
سامانہ جامعہ سہارن و دھڑا شہیدہ استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۱۹/۰۷/۰۹
محل تولد	بوشهر – گناوه
تاریخ شهادت	۱۳۵۹/۰۷/۰۱
محل شهادت	آبادان
مسئولیت	—
نوع عضویت	سایر (بمباران)
شغل	خانه دار
تحصیلات	بی سواد
مدفن	—

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

اگر دریای زیبای جنوب را که بندر کهن گناوه بر ساحل آن خسییده، ترک کنیم و به دشت‌های سرسبز فصل بهار پناه ببریم، افق نگاهمان را کوهستانی زیبا که گویی موج بر زمین می‌دود، تزیین می‌کند. در سایه سار این رشته کوه مردمانی صادق و صبور و زحمتکش در نقاط مختلفی دور هم گرد آمده‌اند تا رزق حلال خدا را از دل زمین بر آورند.

کشاورزی و دامپروری، عمده‌ترین کارهای این مردمان پر تلاش است. یکی از این نقاط روستایی است به نام «چهارمحال» چهارمحال قدمتی به وسعت تاریخ دارد با فراز و فرودهای بی شمارش. مردمان نجیبش از بامداد تا شامگاه در تکاپو هستند تا روزگار به خوبی و خوشی سپری شود.

شصت و چهار سال پیش (۱۳۱۹ هـ.ش) در دل این روستا در خانواده‌ای صادق و مؤمن و مذهبی، دختری چشم به جهان گشود. ندای الله اکبر پدرش «حسین» که در گوشش نجوا می‌کرد آسمان روستا را ستاره باران کرد تا مردم بشنوند و بدانند که دختری دیگر از این پس در آسمان این دشت خواهد درخشید.

پدر نام این دختر نو رسیده را «خاتون» گذاشت تا از این پس خاتون زندگی‌اش باشد هر چند پدر پر تلاش بود اما قوت در آمد چندان نبود و واوضاع مالی خانواده رو به افول بود.

«خاتون» دوران نوجوانی‌اش را به خاطر همین ضعف مالی بدون کتاب و مدرسه گذراند در آستانه هفدهمین بهار زندگی «خاتون» دشتهای سرسبز فصل بهار جنوب ناگهان خیس شد. آسمان هم نگرست تا خشکسالی بر زندگی مردمان سایه افکند. اما زندگی باید می‌گذشت و گذشت. مردان مرد دور هم نشستند شورا در گرفت و تصمیم گرفته شد: کوچ، هر کس به دیاری رفت تا در آن دیار با کار و تلاشی بیشتر روزی خود را به چنگ آورد. «خاتون» با خانواده‌اش در بهار هفدهم زندگی (۱۳۳۶ هـ.ش) راهی سرزمین خوزستان شد. آبادان گرمترین آغوش برای خانواده‌ای است که از راهی دور آمده. پدر مشغول کار می‌شود. روزگار به خوبی می‌گذرد.

«خاتون» با اسب سپید خوشبختی پا در زندگی خود می‌گذارد او با «شیخ عبدالحسین فارسی بندری» زندگی مشترک را دور از زادگاه خود آغاز کرد تا همیشه در خانه دوم خود آبادان به زندگی سلامی دوباره کند.

درخت سرسبز زندگی «خاتون» شکوفه داد، گل داد و بار نشست. ۵ پسر و ۵ دختر هدیه این درخت سرسبز به خاک پاک ایران زمین است وی در محیط کوچک خانواده فرزنداناش را مقتدرانه و با تکیه به رهنمودها و کلام معصومین تربیت کرد.

«خاتون» در آستانه جنگ، در سی و هفتمین بهار زندگی‌اش، در نخستین روز جنگ، و با نخستین گلوله‌های دشمن که بر در و دیوار آبادان فرود آمد به بانویش حضرت زهرا (ص) پیوست.

سی و یکم شهریور ماه ۵۹، نخستین شفق جنگ، نخستین حمله دشمن، نخستین گلوله‌های شلیک شده، ساعت ۳۰/۱۴، منزل، اصابت ترکش و ندای دلنشین شهدان لا اله الا الله و شهدان محمداً رسول الله.

«خاتون» را دور از زادگاهش، در خاک پاک آبادان که هنوز بوی شهید می‌دهد به آغوش خاک سپردند «خاتون» تنها به دل خاک نرفت. در این سفر، دخترش «زهرا» مادر را همراهی کرد تا هرگز غم تنهایی را حس نکند.

مسعود فارسی بندری فرزند شهیده خاتون علیزاده داوودی از خاطرات خود می گوید:

مادرم سمبل صبر و استقامت و بردباری بود و هرگز از یاد خدا و ائمه غافل نبود. پدرم به خاطر مراسم روضه خوانی های متعدد در شبهای محرم و صفر کتابهای زیادی مطالعه می کرد. روزی شخصی کتابی به امانت به خانه ما آورد. من بعدها متوجه شدم که آن کتاب رساله حضرت امام (ره) بوده است. گویا رساله امام آن موقع ممنوع بود بالاخره پس از چند روز، ناگهان منزل ما پر از گارد ویژه شد، ..خانه در چشم برهم زدنی زیر و رو شد اما کسی چیزی نیافت. ناچار پدرم را بردند. در غیاب پدر، مادرم مقتدرانه و بدون ترس و وا همه خانواده را رهبری می کرد ما را دلداری می داد و برای تقویت دل خود و ما مدام داستانها و ماجراهایی که بر ائمه رفته بود برایمان تعریف می کرد. بی گمان بردباری اش بی بدیل بود □

روزی که از او سؤال کردم: مادر، ببخشید اگر این جنگ که این روزها کم و بیش از آن خبرهایی است، شروع شد و ما شما را از دست دادیم ، آن وقت چگونه می توانیم در این اوضاع و احوال بدون شما زندگی کنیم. صبورانه با کلام دلنشین پاسخ داد: تا اینجا هم ما (من و پدرت) شما را بزرگ نکرده ایم. همان یکتا پروردگار مهربانی که شما را خلق کرده، خودش نیز مهربانانه شما را به سر منزل مقصود می رساند □ جواب مادرانه اش روح پریشانم را آرام کرد □ یادشان به خیر و روحشان شاد.

شعری تقدیم به شهیده خاتون علیزاده داوودی:

لحظه های پر غم

خدایا لحظه هایم غرق غم شد

و از بعد از رفتنش دریا بغم شد

فلک اینجا بهتر بگویم

عزیزی رفت، عالم پشت خم شد

شعر از ام البنین عربزاده



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران